

اصول تربیت دینی از منظر آیات و روایات

علی اکبر زهره کاشانی*

چکیده

در این مقاله، پس از بیان معنای لغوی و اصطلاحی «اصل» تربیتی، مجموعه‌ای از مهم‌ترین اصول تعلیم و تربیت دینی را بررسی می‌کنیم. این اصول با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم و روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت  استخراج و کاوش می‌شوند. اصول تربیتی استخراج شده و معرفی شده عبارت‌اند از: جوان‌گرایی، تفرّد، تفاوت‌های اجتماعی، خانواده‌گرایی، فطرت‌گرایی و گزیده‌محوری. برخی از این اصول، مورد توجه عموم فیلسوفان و دانشمندان تعلیم و تربیت بوده‌اند. اما در اینجا با استفاده از آیات و روایات، با نگاهی جدید به آنها پرداخته و یا جزئیات بیشتری از آن بحث می‌شود. برخی دیگر نیز از ویژگی‌های نظام تعلیم و تربیت اسلامی محسوب می‌شوند و به‌طور خاص مورد توجه فیلسوفان مسلمان هستند. کلید واژه‌ها: تربیت، تربیت دینی، اصول تربیتی، اهل بیت ، نظام تعلیم و تربیت.

* دانش آموخته حوزه علمیه، کارشناس ارشد. دریافت: ۲۱/۰۴/۸۸ - پذیرش: ۱۰/۷/۸۸

مقدمه

فعالیت‌های تربیتی، از جمله فعالیت‌های اساسی است که در حیات فردی و جمعی انسان، تأثیری انکارناپذیر دارد. این فعالیت‌ها برای تحقق اهداف مورد نظر، تابع اصل یا اصولی هستند. مشخص کردن اصول تربیت در هر حیطة (دینی، اجتماعی، اخلاقی، عقلانی و غیره) که باشد، از جمله اقدامات اساسی است که باید قبل از هر فعالیت تربیتی انجام پذیرد. این اصول از هر منبعی اخذ شوند فلسفه، دین، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های معرفتی و علمی - باید پاس داشته و به رعایت آنها اهتمام ورزیده شود؛ در غیر این صورت، جریان تربیت، در فرایند خود تا رسیدن به هدف نهایی دستخوش مخاطره خواهد شد.

مفهوم اصل:^۱ به منظور برداشت یکسان از مفهوم «اصل» و بهره‌گیری از آن در اصول نام برده شده، ارائه تعریفی روشن از «اصل» ضروری می‌نماید. این نوشتار درصدد تحلیل و دقت‌های موشکافانه در تبیین و تعریف مفهوم «اصل» و کاربردهای آن نیست؛ زیرا نوشتار حاضر گنجایش چنین بررسی‌ای ندارد و این مهم مجال‌ی ویژه و وسیع‌تر می‌طلبد.

در لغت، به بیخ، بن و ریشه هر چیز «اصل» می‌گویند. این مفهوم در درون خود، اضافه و نسبت را به همراه دارد و همیشه در مقایسه با یک شیء دیگر سنجیده و مقایسه می‌شود؛ ولی مجازاً می‌تواند به‌طور مستقل در مورد هر امر مهم و اساسی‌ای که حکم بنیان برای چیزها و کارهای دیگر دارد، به کار رود.

متناظر با مفهوم لغوی «اصل»، اصول تربیتی به دستورها و قواعد کلی‌ای اطلاق می‌شود که حکم ریشه و بنیان تدابیر، تصمیمات و فعالیت‌های تربیتی دارند و با هدایتگری‌های خود، درستی فرایند تربیت را از ابتدا تا انتها تضمین

می‌کنند. با این نگاه، اصول تربیتی، همه جریان و کلیه بخش‌های تربیت شامل سیاست‌ها، اهداف، برنامه‌ها، روش‌ها، محتوا، ارزشیابی و... را تحت سیطره و نفوذ خویش دارند. این امر در حالی است که قید «راهنمای عمل» یا «راهنمای مربی» برای عبارت «دستورها و قواعد کلی» که در تعریف‌های گوناگون از سوی بسیاری از متخصصان ذی‌ربط به کار برده شده است، دامنه آن را به فعالیت‌های مربیان و معلمان محدود می‌کند و اقدامات سیاست‌گذاران تربیتی، برنامه‌ریزان تربیتی، تدوینگران محتوای آموزش و دیگر دست‌اندرکاران تربیت را خارج از شمول وضع اصول تربیتی قرار می‌دهد. همچنین این قید، اصول را فقط برای روش‌ها لازم می‌داند و به‌طور تفریط‌آمیزی قلمرو نظارت و حکومت آنها را به روش‌های تربیتی تقلیل می‌دهد.

ما به پیروی از دیدگاه خود درباره حوزه اصول، در این جستار به اصول ناظر بر روش‌ها محدود نمی‌شویم و در ذیل، به اصولی از تعلیم و تربیت دینی می‌پردازیم که بخش‌ها و جنبه‌های گوناگونی از موضوع تربیت را تحت پوشش قرار می‌دهند؛ بخش‌هایی مانند سیاست‌ها، اهداف، برنامه‌ریزی‌ها، روش‌ها و محتوا.

۱. جوان‌گرایی

اسلام دامنه سنی آموزش را از مهد تا لحد قرار داده است. در خصوص تربیت نیز اسلام گرچه تا قبل از چهل سالگی را مهم شمرده است، محدودیتی قایل نشده است. با این‌همه، اسلام به همه مراحل رشد و تکامل انسان به یک چشم ننگریسته است؛ برخی دوران را بر برخی مقدم داشته و آن را از نظر تعلیم و تربیت حائز اهمیت ویژه دانسته است. در این میان، دوران جوانی برای تعلیم و تربیت دینی حساب جداگانه‌ای دارد.

اساساً جوانی در اسلام، به‌طور ویژه مورد توجه قرار گرفته است و برای جوان در زمینه‌های گوناگون، احکام و دستورهای ویژه و مستقیم قرار داده شده است. به‌عنوان نمونه در باب نیکی به جوانان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اوصیکم بالشبان خیراً! ^۲ «من به همه شما مسلمانان توصیه می‌کنم که با جوانان با نیکی و نیکوکاری رفتار کنید (و شخصیت آنان را گرامی و محترم بدانید)».

به دلیل کثرت عنایت اسلام به جوانان، در روایات برحسب مورد، الفاظ متعددی برای آنان به کار گرفته شده است: «حدث»، «شاب»، «مراهق»، «یتیم»، «غلام»، «فتی»، «صغیر»، «ابن»، «بالغ»، «رشید»، «محتلم» و

همان‌گونه که گذشت، یکی از زمینه‌هایی که جوانی در آن مورد توجه خاص قرار گرفته است، تعلیم و تربیت است. در این دوره دربارهٔ تعلیم و تربیت سفارش ویژه شده است. امام صادق علیه السلام در مقام اهمیت آموزش جوانان می‌فرماید: *لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًّا فِي حَالَيْنِ إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا...* ^۳ «دوست ندارم از شما مسلمانان جوانی را ببینم که به غیر از یکی از این دو حالت صبح کند: یا عالم باشد یا جویندهٔ علم».

در روایتی دیگر، همان امام بزرگوار برای تأکید بر فراگیری معارف دینی توسط جوانان می‌فرماید: *لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَأَدَّبْتُهُ؛* ^۴ «اگر جوانی از جوانان شیعه را به نزد من بیاورند که وظیفهٔ خود را در شناخت دین انجام نمی‌دهد، او را تأدیب خواهم کرد».

در این روایت دو تعبیر شایسته تأمل است: یکی «تأدیب» که در گزاره‌های دینی کمتر به کار رفته است؛ و دیگری «تفقه» در دین که نشان‌دهندهٔ لزوم درک عمیق دین (و نه صرفاً علامت ضرورت عمل به مناسک دینی) است.

«جوانی» در اصطلاح رایج حدود ۱۴ تا ۲۹ سالگی را دربرمی‌گیرد؛ ولی در

این مبحث، در مقابل پیری استعمال شده است و دامنه وسیع تری از سال‌های عمر را شامل می‌شود، و درحقیقت بخشی از بزرگ‌سالی و به‌خصوص قسمتی از کودکی را شامل می‌شود. تعیین دقیق دامنه جوانی از نظر اسلام، مستلزم تحقیق لغت‌شناختی در خصوص واژگان مأخوذ از روایات است، که پیش از این به آنها اشاره شد.

به هر روی، جوانان ارزش سرمایه‌گذاری ویژه برای تربیت دارند؛ آنان به دلیل آنکه ذهنی خالی و نامشوش دارند، سریع فرامی‌گیرند و نیز آموخته‌هایشان پایدارتر است. پیامبر گرامی ﷺ فرموده است: *مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجَرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ*؛ «آن‌کس که در جوانی بیاموزد، آموزشش به منزله نقش در سنگ است (ثابت و پایدار می‌ماند) و آن‌کس که در بزرگ‌سالی بیاموزد، آموزشش به منزله نوشتن روی آب است».

تربیت‌پذیری جوانان، استثنایی است. آنان آمادگی فراوان برای تربیت دارند. امام علی ؑ در نامه ۳۱ *نهج البلاغه* به فرزند خود می‌فرماید: *إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُوَ قَلْبُكَ*؛ «دل جوان نوحاسته، مانند زمین خالی از گیاه و درخت است؛ هر بذری در آن افشاندن شود می‌پذیرد و در خود می‌پرورد. من در آغاز جوانی‌ات به ادب و تربیت تو مبادرت کردم، پیش از آنکه عمرت به درازا بکشد و دلت سخت شود». رهبران دینی توجه مربیان و دست‌اندرکاران تربیت دینی را به این نکته مهم جلب کرده‌اند که در فعالیت خود، جوانان را محور قرار دهند و برای آنان سرمایه‌گذاری ویژه انجام دهند و نیز سیاست و برنامه مخصوص آنان تدارک ببینند. آن بزرگواران این نکته اصولی را به شکل‌های گوناگون به گوش متولیان رسانده‌اند؛ گاهی مستقیماً به تربیت دینی جوانان سفارش کرده‌اند، گاهی از تجربه

خود در این زمینه سخن گفته‌اند، و گاهی حضور چشمگیر جوانان را در عرصه‌های ایمانی برشمرده‌اند.

در روایتی اسماعیل بن عبدالمخالف حکایت کرده است:

امام صادق علیه السلام به ابی جعفر احوال درحالی که من می‌شنیدم فرمود: به بصره رفته‌ای؟ پاسخ داد: آری. فرمود: شتاب مردم را در مورد ولایت و دخول در مذهب شیعه چگونه دیدی؟ در پاسخ گفت: به خدا سوگند که جمعیت شیعه اندک و با آنکه فعالیت هم می‌کنند ولی آن هم کم است. فرمود: شما بیشتر به جوانان توجه کنید؛ زیرا جوانان به هر خیر و خوبی شتابان‌ترند.^۶

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد تجربه تربیت دینی خود چنین گفته است:

به شما درباره نیکی کردن به جوانان سفارش می‌کنم؛ زیرا آنها دلی رقیق‌تر و قلبی فضیلت‌پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت، تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان سخنانم را پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند؛ ولی پیران از قبول دعوتم سر باز زدند و به مخالفت برخاستند. سپس این آیه از قرآن را (که درباره کهن سالان و قساوت و سخت‌دلی آنان است) تلاوت کرد: سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و دچار قساوت و سخت‌دلی شدند.^۷

قرآن کریم داستانی مشابه را نیز درباره حضرت موسی بن عمران علیه السلام بیان می‌کند. زمانی که حضرت موسی علیه السلام به امر خدا قیام کرد و مردم را به آیین حق دعوت کرد، جز جمعی از ذراری و فرزندان قوم بنی اسرائیل، یعنی نوبالغان و جوانان، کسی از پدران و بزرگ‌ترها به وی ایمان نیاورد. آنان از ترس فرعون، از ایمان به موسی سر باز زدند. **فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ...؛** (یونس، ۸۳) «سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر

فرزندانی (جوانان) از قوم وی درحالی که (بزرگ‌ترها) بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سران آنها به ایشان آزار رسانند».

امام علی علیه السلام درباره اصحاب حضرت مهدی علیه السلام چنین می‌فرماید:

یاران حضرت مهدی علیه السلام همگی جوان‌اند و پیری در میان ایشان نیست، مگر به اندازه سرمه در چشم یا به قدر نمک در توشه راه، که کمترین چیز در توشه راه نمک است.^۸

چگونه از کنار دو پیام دینی زیر به سادگی عبور کنیم و هیچ نتیجه اصولی تربیتی از آنها نگیریم: «فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَتَسَوَّوْا قَلْبُكَ؛ فرزند عزیزم، من در آغاز جوانی ات به ادب و تربیت تو مبادرت کردم، پیش از آنکه عمرت به درازا بکشد و دلت سخت شود».

فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ «زمان [عمر] درازی بر آنها گذشت [بزرگ و پیر شدند] و دل‌هایشان سخت شد».

بنابراین، آیا شایسته نیست جوان‌گرایی را به منزله اصلی تربیتی در تعلیم و تربیت دینی بپذیریم؟

۲. تفرد

تفرد از اصول بنیادین تعلیم و تربیت است و بدین معناست که هر انسان، هرچند شباهت‌هایی با دیگران دارد، دارای خصوصیات جسمی، ویژگی‌های روانی و توانایی‌های مختص ذهنی، هوشی و ادراکی متمایز با دیگران است که او را موجودی مستقل، تام و فردی خاص می‌سازد. این ویژگی‌ها به منزله تفاوت‌های فردی، بسیار دامنه‌دار و وسیع است و در اخلاق، رفتار و استعداد افراد در ساحت‌های گوناگون زندگی کاملاً مشهود است. توجه به این تفاوت‌ها در

ساحت تعلیم و تربیت، از اهمیتی ویژه برخوردار است و رعایت آن به این معناست که باید:

۱. متریان استعدادیابی شوند و ویژگی‌های هوشی، عاطفی و ادراکی هرکدام از آنان بازشناسی شود؛
 ۲. متریان با توجه به خصوصیات ذهنی، هوشی و روانی طبقه‌بندی شوند و برای هر طبقه، به فراخور استعدادها و خصوصیات، هدف و برنامه ویژه تهیه شود؛
 ۳. متریان تحت تربیت یک مربی، محدود و محدود شوند، تا بتواند به وضعیت آموزشی و پرورشی آنان با توجه به تفاوت‌هایشان رسیدگی کند.
- از سوی دیگر، رعایت تفاوت‌های فردی توسط معلمان و متریان، مستلزم این است که آنان به فنون، هنرها و روش‌های گوناگون تدریس و تربیت تسلط داشته باشند، تا در برخورد با متریان متفاوت، از شیوه‌ها و فنون متناسب با هرکدام استفاده کنند و با هر فرد با توجه به سطح فکری و روانی او مواجه شوند و با زبان خاص او سخن گویند.
- ریشه‌ها و علل تفاوت‌های پیشین را می‌توان در ویژگی‌های ذاتی، عوامل پیش از تولد و عوامل پس از تولد و محیط سراغ گرفت. تفاوت‌ها با انسان متولد می‌شوند و سپس با محیط تغییر می‌یابند.
- اسحاق بن عمار می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم: وقتی در نزد بعضی اشخاص سخن می‌گویم، سختم تمام نشده، آن شخص همه مقصودم را می‌فهمد، و کسی هم هست که وقتی با او به تفصیل کامل سخن می‌گویم، او همه را همان‌گونه که گفتم برای من بازگویی می‌کند، و با بعضی هم که (نه به تفصیل) سخن می‌گویم، می‌گوید دوباره برایم بگو (تا بفهمم). امام فرمود: ای اسحاق، می‌دانی علت آن چیست؟ گفتم: نه. فرمود:

آن که پیش از اتمام سخت، همه مقصود تو را می‌فهمد، عقل با نطفه او خمیر شده و آن که پس از اتمام سخن مشروح تو، همه را به تو برمی‌گرداند، در شکم مادر که بوده، عقل با جسم او ترکیب شده است، و اما آن که سخن خود را به تمام و کمال برای او می‌گویی، ولی می‌گوید دوباره بگو، او پس از آنکه بزرگ شده عقل با وی ترکیب شده است و از این رو می‌گوید دوباره بگو.^۹

در شیوه و سیره پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام در رویارویی با مردم، احوال و سطح درک و فهم آنان، این اصل تربیتی کاملاً رعایت می‌شده است. به همین سبب، آن بزرگواران گاه از خطابه و موعظه، گاه از مجادله و گاه از قیاس و برهان استفاده می‌کردند. همچنین به پرسش یکسان افراد گوناگون، پاسخ‌های متفاوت می‌دادند. عبدالله بن سلیمان می‌گوید:

از امام صادق علیه‌السلام راجع به امام پرسیدم، که آیا به امام هم اختیاراتی داده شده، چنان‌که به سلیمان بن داوود داده شده بود؟ فرمود: آری، و دلیلش این است که: مردی از امام مسئله‌ای پرسید، آن حضرت جوابش گفت. سپس دیگری همان مسئله را پرسید و او جوابی برخلاف جواب اول گفت. باز دیگری همان مسئله را پرسید و او جوابی برخلاف آن دو جواب گفت... من عرض کردم: اصلحک الله، امام که این جواب را می‌گوید، آنها را می‌شناسد؟ (که هریک را مطابق فهم و استعدادش پاسخ می‌گوید)... سپس به من فرمود: آری، امام، زمانی که مردی را ببیند، او را و رنگش را می‌شناسد... از این جهت است که به مردم آن‌گونه (هرکس را مطابق با فهم و استعدادش) پاسخ می‌دهد.^{۱۰}

تفاوت‌های ذهنی، هوشی و ادراکی و مواردی از این دست در تعلیم و تربیت، که پیش‌تر به آنها اشاره شد، فقط بخشی از تفاوت‌های فردی است، و معمولاً همین بخش نیز مورد توجه روان‌شناسان شخصیت و روان‌شناسان یادگیری قرار گرفته است. ولی هنگامی که کمی جلوتر می‌رویم و به‌طور خاص به حوزه

تربیت دینی وارد می‌شویم، به تفاوت مهم دیگری برمی‌خوریم که دیگر مورد علاقه روان‌شناسان نیست. در مقابل، دین به این تفاوت اهتمام تام ورزیده است و مکرراً با بیانات گوناگون به آن التفات داده است و در تربیت دینی نقش کلیدی و حساس دارد. ما این نوع از تفاوت را «ظرفیت وجودی» و یا «تحمیل وجودی» می‌نامیم.

روایت زیر این تفاوت را در بین «مؤمنان» به‌خوبی تبیین می‌کند:

امام صادق علیه السلام فرمود: به‌راستی خداوند عزوجل ایمان را بر هفت سهم نهاده است: نیکوکاری، راست‌گویی، اعتقاد محکم به خدا و دین، خشنودی به قضای پروردگار، وفا به عهد و پیمان، داشتن دانش، بردباری. سپس آن را میان مردم تقسیم کرد. خداوند هرکه را هر هفت سهم داد، پس او کامل است و همه‌ایمان را پذیرفته است؛ و به برخی مردم یک سهم داد و به برخی دو سهم و به بعضی سه سهم. خداوند مردم را بر همین منوال تفاوت گذاشت، تا اینکه به آخرین گروهشان هفت سهم داد. سپس امام فرمود: بر آن‌کس که یک سهم دارد، به‌اندازه دو سهم، تکلیف تحمیل نکنید و نه بر آن‌کس که دو سهم دارد به‌اندازه سه سهم، که بر او گران آید و موجب مشقت و زحمت او شود. امام به همین منوال فرمایش خود را ادامه داد، تا رسید به هفت سهم.^{۱۱}

زمانی که خود یا دیگری را به کاری وامی‌داریم، لازم است برای انجام آن آمادگی داشته باشد، و اگر این آمادگی وجود نداشته باشد، بر نفس تحمیل می‌شود؛ در این صورت انسان از انجام آن سر باز می‌زند. این نکته درباره دانش و شناخت نیز جاری است، به این معنا که اگر از پیش، آمادگی برای درک و شناخت مسئله‌ای وجود نداشته باشد، انسان آن را هضم نمی‌کند و در نتیجه نمی‌پذیرد و یا بد می‌فهمد و دچار کج‌فهمی می‌شود؛ آن‌گاه عامل پدید آمدن آسیب‌های جدی و عمیقی در فرد می‌گردد و عقاید و باورهای وی را سست و متزلزل می‌سازد.

این روایت مشهور است که: **وَاللّٰهُ لَوْ عَلِمَ اَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ؛** ^{۱۲} «امام زین العابدین علیه السلام: به خدا سوگند اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود، می دانست؛ او را می کشت».

در روایت دیگر آمده است که:

امیر مؤمنان علی در میان گروهی از یارانش در مسجد نشسته بود. عرض کردند: ای امیر مؤمنان، برای ما سخنرانی کن. فرمود: وای بر شما، سخن من سخت و دشوار است؛ جز دانشمندان آن را نمی فهمند. آنان اصرار کردند. فرمود: همراه من بیایید؛ پس به منزلشان وارد شدند. (در آنجا شروع به سخن کرد و) فرمود: منم آن که برتری یافتم؛ پس چیره شدم. منم که زنده می کنم و می میرانم. منم اول و آخر و ظاهر و باطن.

آنان غضبناک شدند و گفتند علی کافر شده است، و از جا برخاستند (که بروند). امام علی علیه السلام به در (خانه) فرمود: ای در، ایشان را نگه دار. آن در (باز نشد و از این طریق) ایشان را نگه داشت. آن گاه فرمود: آیا به شما نگفتم سخن من سخت و دشوار است؛ جز دانشمندان آن را نمی فهمند؟ (امام به ناچار در صدد جبران آسیب و تفسیر سخنان خود در سطح ظرفیت و تحمل آنان برآمد؛ از این رو فرمود:) بیایید (بنشینید) تا (سخناتم را) برایتان تفسیر کنم. اینکه گفتم منم آنکه برتری یافتم؛ پس چیره شدم، (مقصودم این بود که) من با این شمشیر با شما جنگیدم و بر شما پیروز شدم تا اینکه به خدا و رسولش ایمان آوردید؛ و اما اینکه گفتم منم که زنده می کنم و می میرانم؛ من سنت (پیامبر) را زنده می کنم و بدعت را می میرانم؛ و اما اینکه گفتم منم اول، (آری) من اولین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم و مسلمان شدم. گفتم منم آخر، من آخرین کسی هستم که پیامبر را کفن کرد و به خاک سپرد؛ و اما اینکه گفتم من ظاهر و باطنم، (یعنی) دانش ظاهر و باطن نزد من است. عرض کردند: ما را (از زیر فشار درک سخنان) راحت کردی؛ خداوند تو را آسوده بدارد».

اهتمام به رعایت ظرفیت وجودی افراد و تفاوت آنان در تربیت دینی همان نکته‌ای است که در روایات بر آن تأکید شده است و به تصریح و تلویح خواسته شده است که از ارائه معرفت سنگین و غیر قابل هضم به اشخاص کم‌ظرفیت و کم‌تحمل خودداری شود.

در روایت آمده است که گروهی از اهل بصره به خدمت امام علی‌بن موسی‌الرضا^{علیه السلام} رسیدند و در حضور امام درباره عقاید و افکار یونس بن عبدالرحمن (درحالی که یونس بن عبدالرحمن به دستور امام به اتاق کناری رفته بود و صدای آنان را می‌شنید) بسیار بد گفتند. حقیقت این بود که آنان به دلیل کم‌ظرفیتی، مطالب یونس را درباره امامت و ولایت برنتابیده و دچار کج‌فهمی شده بودند. امام پس از وداع و خروج اهل بصره، یونس را خواست و به او فرمود: **يَا يُونُسُ حَدِّثِ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَأَتْرُكُهُمْ مِمَّا لَا يَعْرِفُونَ كَأَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تُكَذِّبَ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ؛**^{۱۳} «ای یونس، با مردم به اندازه فهم و درکشان سخن بگو، و از بیان آنچه درک نمی‌کنند پرهیز کن، (در غیر این صورت از نظر آنان) گویا تو قصد کرده‌ای بر خداوندی که در عرشش بر همگان حکم می‌راند، دروغ ببندی».

مقصود امام این بود که نسبت‌هایی که آنان به تو می‌دهند، ناشی از نبود درک کافی سخنان تو در امر امامت و مقام امام است. در روایت معروف اربع مائة، امیر مؤمنان^{علیه السلام} در بخشی از آن می‌فرماید:

با مردم به آن مقدار که توان فهم و شناخت دارند، معاشرت کنید و از آنچه (تحمل درکشان را ندارند و) انکارش می‌کنند، وانهد و آنان را به روی خود و ما واندارید؛ زیرا (فهم و پذیرش) امر ما دشوار و سخت است و به‌جز فرشته مقرب

یا پیغمبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دل او را به ایمان آزمایش کرده (و ایمانش پذیرفته) شده است، تحمل نتواند کند.^{۱۴}

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام در حق معلمان دینی که این اصل تربیتی را رعایت می‌کنند و از نقل مطالبی که بالاتر از سطح درک و تحمل مخاطبشان است، خودداری می‌کنند، دعا کرده است:

عَنْ مُدْرِكِ بْنِ الْهَرْهَازِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا مُدْرِكُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَيْنَا فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَتَرَكَ مَا يُنْكِرُونَ؛^{۱۵} «مدرک بن هرهاز گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مدرک، خدا رحمت کند بنده‌ای که محبت مردم را به‌سوی ما جلب کند؛ پس از سخنان ما آنچه در سطح درک و شناخت ایشان است برای آنان نقل و از نقل سخنانی که از سطح فهم آنان فراتر است، خودداری کند».

در این روایت امام تخطی از اصل تفرد را مانع حفظ محبت مردم به اهل بیت علیهم السلام می‌داند و از دوستانش که در امر تعلیم و تربیت دستی دارند، می‌خواهد این اصل را به کار بندند و برای ایشان طلب رحمت می‌کند؛ باشد که ما نیز با جدی گرفتن این مهم تربیتی، مشمول دعای آن بزرگوار شویم.

۳. تفاوت‌های اجتماعی

تفاوت اجتماعی در مقابل تفاوت فردی (تفرد) است و منظور از آن هر نوع تفاوتی است که متکی بر تفاوت‌های درونی فرد نباشد، و ناشی از موقعیت و جایگاه وی در جامعه و اجتماع باشد؛ خواه جایگاه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و یا غیر آن.

در مبحث تفرد، به قسمی از تفاوت فردی اشاره شد که خارج از حیطه مورد توجه جدی روان‌شناسان شخصیت و یادگیری بود. به نظر می‌رسد مبحث

«تفاوت‌های اجتماعی» اساساً در مباحث علوم تربیتی معاصر جایی ندارد (چه رسد که در سطح اصلی تربیتی مطرح باشد) و از اختصاصات نظام‌های تعلیم و تربیت دینی یا به‌طور خاص از ویژگی‌های نظام تعلیم و تربیت اسلامی است. بر سیاق اصل تفاوت‌های فردی، اصل تفاوت‌های اجتماعی به ما می‌گوید افراد برحسب موقعیت و جایگاهشان در جامعه و اجتماع، باید برنامه و اهداف تربیتی مخصوص داشته باشند و از آنان انتظارات تربیتی متفاوت داشت. به دلیل شباهت بین این دو اصل، مباحث مشترکی بین آنها وجود دارد که از تکرارشان در اینجا خودداری و بیشتر به دلایل اسلامی آن پرداخته می‌شود.

ای همسران پیامبر، هرکس از شما مبادرت به کار زشتی آشکار کند، عذابش دوچندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است و هرکس از شما خدا و فرستاده‌اش را فرمان برد و کار شایسته کند، پاداشش را دوچندان می‌دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت. ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ‌یک از زنان [دیگر] نیستید؛ اگر سر پروا دارید، پس به ناز سخن مگویید تا آن‌که در دلش بیماری است، طمع ورزد و گفتاری شایسته گوید (احزاب: ۳۰-۳۲).

از واژه «فاحشة» در آیه اول از سه آیه فوق، گناه کبیره و یا هر عملی که در نهایت زشتی و شناعة باشد مانند آزار دادن به رسول خدا ﷺ، قصد شده است. کلمه «مبینة» به معنای هویدا کردن است. منظور از «فاحشة مبینة» گناهی است که زشتی‌اش برای همه روشن باشد. انجام گناه کبیره به شکل علنی و آشکار فرضی است، و صدور چنین عملی به این شکل از همسران آن حضرت بعید به نظر می‌رسد.

دو آیه اول دلالت دارد بر آنکه جزای عمل بد همسران پیامبر گرامی ﷺ دو برابر جزای زنان دیگر، و جزای عمل نیک ایشان نیز دو برابر آنان است. حکم

عذاب و اجر مضاعف برای همسران رسول خدا ﷺ، به دلیل شرافت منزلت و برتری درجه ایشان در جامعه در مقایسه با سایر زنان، به علت انتساب به پیامبر خداست.

آیه بعد یعنی **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**، برابری زنان پیامبر ﷺ را با سایر زنان، صراحتاً نفی می‌کند و می‌فرماید: اگر تقوا به خرج دهید، شما با سایر زنان برابر نیستید. آن‌گاه از پاره‌ای از کارها نهی، و به پاره‌ای از کارها امر می‌کند. این اوامر و نواهی به دلیل برابر نبودن آنان با زنان دیگر است، که این امر را با حرف «فاء» تفریع، پس از بیان مساوی نبودن آنان با سایر زنان نشان می‌دهد.

آیه مزبور در ادامه امر می‌فرماید در سخن خضوع نکنید (مانند سایر زنان آهنگ صدا را فریبنده نسازید)، و در خانه‌های خود بنشینید، و کرشمه و ناز نکنید... با توجه به اینکه این امور بین زنان پیامبر و سایر زنان مشترک است، درمی‌یابیم که آوردن جمله «شما مثل سایر زنان نیستید» برای تأکید است، و می‌خواهد این تکالیف را به آنان تأکید کند، و گویا می‌فرماید شما چون مثل دیگران نیستید، واجب است در امثال این تکالیف بیشتر کوشش و رعایت کنید، و در رعایت دستورها و آموزه‌های دینی، بیشتر از سایر زنان احتیاط روا دارید.

همچنین آیات پیشین، گرچه درباره همسران پیامبر ﷺ سخن می‌گوید که اگر اطاعت خدا کنند، پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند، کیفر مضاعف خواهند داشت، از آنجا که ملاک و معیار اصلی، همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد دیگر که موقعیتی برتر در جامعه دارند و دیگران به آنها توجه دارند و از آنان سرمشق می‌گیرند، نیز صادق است. این‌گونه افراد، تنها متعلق به خویششان نیستند، بلکه وجود آنها دارای

دو بعد است: بعدی به خودشان تعلق دارد، و بعدی به جامعه؛ و برنامه زندگی آنها ممکن است جمعی را هدایت یا عده‌ای را گمراه سازد؛ بنابراین اعمال آنها دو اثر دارد: اثر فردی و اثر اجتماعی، و از این لحاظ هریک دارای پاداش یا کیفری مستقل است.

کسانی که شخصیت دینی و اجتماعی دارند و افکار، گفتار و کردارشان برای دیگران سرمشق است، باید از دیگران تربیت یافته‌تر و همواره چند گام از آنها جلوتر باشند، تا بتوانند الگویی مناسب برای دیگران باشند. این امر میسر نیست مگر آنکه آنان را تحت پوشش تربیت خاص با اهداف و برنامه تربیتی متعالی‌تری قرار دهیم. چگونه ممکن است افرادی را با ویژگی‌ها و شایستگی‌های برتر دینی، اخلاقی و اجتماعی هدف بگیریم، ولی محیط، برنامه و روش تربیتی آنان با دیگران یکسان باشد. اگر قرآن از همسران پیامبر ﷺ، رعایت بیشتر دستورهای قرآنی را می‌طلبد، دلیل آن را به دنبال آیات پیشین چنین می‌فرماید: «وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا؛ (احزاب: ۳۴)» از آنچه در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است.»

آیات قرآن در خانه‌های آنان نازل شده است و پیش از دیگران از دستورهای خدا اطلاع یافته و آنها را آموخته‌اند.

نتیجه آنکه، در برنامه‌ریزی و هدف‌گذاری تربیتی، بین افراد دارای شئون و موقعیت اجتماعی و افراد دیگر تفاوت گذاشته می‌شود و این امر به منزله اصل تربیتی لازم‌الرعايه است، همان‌گونه که اهل بیت علیهم‌السلام آن را مورد نظر قرار می‌دادند و فرزندان‌شان را که در آینده به مقام‌های عالی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

می‌رسیدند، به آن شیوه تربیت می‌کردند. در روایتی امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل می‌کند که:

امام باقر علیه السلام فرمود: ما (اهل بیت) فرزندانمان را در پنج سالگی به نماز گزاردن وادار می‌کنیم، و شما فرزندانمان را در هفت سالگی به نماز وادارید. همچنین ما فرزندانمان را در هفت سالگی - تا جایی که طاقت روزه دارند، تا نصف روز باشد یا بیشتر و یا کمتر - به روزه گرفتن وامی‌داریم...؛ ولی شما فرزندانمان را در نه سالگی و به اندازه تاب و توانشان به روزه‌داری وادار کنید، و چون تشنگی بر آنان غلبه کرد، روزه خود را افطار کنند.^{۱۶}

در این روایت، امام باقر علیه السلام به روشنی تفاوت برنامه تربیت دینی اهل بیت علیهم السلام در مورد فرزندانمان را با برنامه تربیت دینی فرزندان پیروانشان گوشزد می‌کند. ایشان برای ادای نماز و گرفتن روزه، سن دستور به فرزندان پسر خویش را با سن فرزندان پسر دیگران، دو گونه بیان می‌کند: سن تعلیم نماز برای فرزندان امام پنج سالگی و برای سایرین هفت سالگی، سن گرفتن روزه برای فرزندان امام هفت سالگی و برای سایرین نه سالگی. امام صادق علیه السلام در جای دیگر، سیره رایج اهل بیت علیهم السلام را مبنی بر تفاوت‌گذاری تربیت دینی فرزندانمان از سایرین تکرار می‌فرماید:

إِنَّا نَأْتُرُ صَبِيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ فَإِن كَانَ إِلَى نَصْفِ النَّهَارِ وَأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ وَالْفَرْثُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَيُطِيقُوهُ فَمُرُوا صَبِيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ تِسْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا.^{۱۷}

نباید به این سو رفت که این تفاوت، فقط در فرزندان معصوم اهل بیت علیهم السلام و یا از خصایص امامت است؛ زیرا احتمال اول را اطلاق «صبیاننا» که همه فرزندان پسر

اهل بیت علیهم‌السلام، اعم از امام و غیر امام را شامل می‌شود، رد می‌کند، و احتمال دوم را امام زین العابدین علیه‌السلام چنین پاسخ می‌گوید:

شخصی به امام سجاده عرض کرد: شما اهل بیت علیهم‌السلام پیامبر، بخشیده شده‌اید. امام خشمگین شد و فرمود: در مورد ما همان آیاتی جریان دارد که درباره زنان پیامبر جاری است؛ اگر ما گناه کنیم، مجازاتمان دو برابر و اگر نیکوکار باشیم پاداشمان دو برابر است. آن‌گاه حضرت آیات ۳۰ و ۳۱ سوره احزاب را (که پیش از این گذشت) تلاوت فرمود.^{۱۸}

امام با خشمگین شدن در برابر این سخن که اهل بیت علیهم‌السلام از صفت خاص بخشش برخوردارند، واکنش نشان می‌دهد و می‌فرماید که خاص بودن ما، مانند همسران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در موقعیت و شأن اجتماعی نهفته است؛ یعنی بی‌دلیل هیچ خصیصه‌ای را به ما نسبت ندهید و اگر تفاوتی میان ما و دیگران هست، در مقام و منزلت اجتماعی ماست. پس تفاوت ما در برنامه تربیت فرزندانمان، ناشی از تفاوت و برتری شأن و منزلتمان در مقایسه با سایر مردم است.

۴. خانواده‌گرایی

تربیت فرزندان، از اولین امور مهم خانه، مدرسه و جامعه است. همه این عوامل در تربیت فرزندان به سمت مثبت یا منفی دخالت دارند؛ اما حقیقت آن است که تأثیر محیط خانه و خانواده از میان این عوامل، به شکلی چشمگیر در تربیت و به خصوص در تربیت دینی فرزندان افزون‌تر است، به گونه‌ای که باید آن را از دو عامل دیگر ممتاز ساخت.

قرآن کریم در حالی که تغییر وضعیت یک قوم و ملت را به تغییر درونی تک‌تک اعضای آن قوم و جامعه توسط خودشان وابسته کرده است،^{۱۹} خانواده را

به منزله واحدی تربیتی که در آن سرپرست خانواده مسئول تربیت و اعضای خانواده متربیان وی هستند، پذیرفته است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا**؛ (تحریم: ۶) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست، حفظ کنید».

بزرگان خانواده و به ویژه والدین، نقش اساسی در تربیت فرزندان در دوران کودکی دارند، به گونه‌ای که حتی فطرت ثابت او را تغییر می‌دهند. این تغییر در حد محو و جای‌گزینی کامل نیست؛ زیرا **فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ**؛ (روم: ۳۰) «این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش خدا نیست»؛ ولی به حدی است که آن را به فراموشی بسپارد. تأثیرگذاری شگرف والدین حتی بر فطرت فرزند، متن صریح گفته پیامبر گرامی ﷺ در روایتی مشهور و معتبر نزد عامه و خاصه است: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا نَهَ وَيُنَصْرَانِهِ وَيُمَجْسَانِهِ**؛^{۲۰} «هر مولودی بر فطرت (الهی) متولد می‌شود، مگر اینکه پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی گردانند».

گرچه این فطرت به‌طور خاص دربارهٔ یکتاپرستی در روایات ثابت شده است. بنابر روایات دیگر^{۲۱} پس از توحید، نماز از نظر اهمیت در مرتبه بعد قرار دارد، که آن نیز در خانواده آموخته می‌شود.

در قرآن کریم، خانواده محل آموزش و برپایی نماز است؛ از این رو خداوند در خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: **وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ**؛ (طه: ۱۳۲) «و خانواده خود را به نماز فرمان ده».

همان‌گونه که از روایت فطرت (روایت پیشین منقول از پیامبر) استفاده می‌شود، در تربیت دینی فرزندان، والدین به منزلهٔ ارکان اصلی خانواده، بیش از اعضای دیگر آن نقش دارند. والدین در شکل دهی فطرت و سرشت پاک و بالفعل کردن صفات بالقوهٔ فرزندان، اثر مهمی دارند. آنان با پیروی از برنامهٔ معین و با به کارگیری راهکارهای مختلف تربیتی، با فراهم کردن بستر مناسب و ایجاد جؤ معنویت در محیط خانه و خانواده، در شکل‌گیری حس دینی و رشد گرایش‌های معنوی در فرزندان، نقش تربیتی خود را ایفا می‌کنند. در روایات بسیار، بخش‌های گوناگونی از برنامهٔ تربیت دینی فرزندان وصف شده است، که ما در اینجا به بیان یک روایت از آنها بسنده می‌کنیم.^{۲۲}

در روایتی از امام پنجم علیه السلام یا امام ششم علیه السلام برنامهٔ تربیت دینی فرزند از دوران خردسالی چنین وصف شده است:

چون کودک سه‌ساله شود، هفت بار به او بگو: بخوان "لا إله إلا الله"، بعد واگذارش تا به سن سه سال و هفت ماه و بیست روز رسد، هفت بار به او بگویند: بگو "محمد رسول الله"، و دیگر تا چهار سالگی او را واگذار، و چون چهار سالش تمام شد، هفت بار بگویند: "صلی الله علی محمد و آل محمد" و رهایش کنید تا پنج سالگی به او گفته شود: "دست راست و چپ کدام است؟" وقتی فهمید، رو به قبله واداشته شود و سجده کند، و باز واگذارش کنید تا شش سالگی. چون شش ساله شد، رکوع و سجود آموزد تا هفت ساله شود. در این سن دستور دهند تا دست و صورت را بشوید، وضو بگیرد، بعد به نمازش وادارند؛ و چون نه‌ساله شد، وضو یادش دهند و اگر ترک کرد تنبیه شود و به نماز فرمانش دهند، و بر ترک آن تنبیه اش کنند؛ و چون نماز و وضو فراگیرد، والدینش آمرزیده شوند
 إن شاء الله.^{۲۳}

والدین نقش خود را از طریق ارتباط‌های کلامی، القای باورهای مذهبی و معنوی و همچنین رفتارهای مذهبی ایفا می‌کنند. تحقیقات نشان می‌دهد خانواده‌ها با انجام اعمال مذهبی مثل دعا کردن، باز گفتن نام خدا در هنگام غذا خوردن، دادن خیرات، دستگیری از فقرا و رعایت اخلاق، می‌توانند موجب رشد و بالندگی معنوی کودکان شوند. انجام مناسک و شعائر مذهبی نیز، بذر معنویت را در دل کودکان و نوجوانان می‌افشانند. اسلام سرشار از شعائر و مناسک سودمندی است، که مردم برای نزدیکی به خدا در وضعیتی خاص انجام می‌دهند؛ مناسکی چون نمازهای یومیه، زیارت خانه خدا، روزه گرفتن و... . بحث‌های آزاد خانوادگی در مورد مسائل مذهبی، در درک کودکان از مفاهیم معنوی تأثیر بسزایی دارد. این بحث‌ها اگر به مقتضای سن کودک و متناسب با فضای فکری او باشد، بسیار گرا و شیرین خواهد بود. بحث‌های معنوی بین والدین و کودکان، بستر مناسبی برای نهادینه کردن مفاهیم مذهبی فراهم می‌آورد. از مسائلی که می‌تواند به رشد مذهبی کودکان در خانواده کمک کند، نقل داستان‌ها و روایت‌های مذهبی است. اصولاً کودکان داستان‌ها را دوست دارند و والدین می‌توانند مفاهیم مذهبی را از طریق روایت‌ها و داستان‌های جذاب آموزش دهند.

بدین ترتیب، پژوهشگران همسو با اسلام، خانواده را اساسی‌ترین بستر شکل‌گیری باورهای مذهبی و معنوی می‌دانند، و بر این نکته تأکید دارند که بیشتر این باورها از دوران کودکی و در کانون خانواده ریشه می‌گیرد.

متأسفانه امروزه خانواده‌ها، حتی در جامعه اسلامی معاصر، به دلیل نداشتن مهارت‌های لازم در مسیر تربیت دینی فرزندان با چالش‌های جدی‌ای مواجه هستند؛ مشکلاتی که پیچیده‌تر شدن جوامع و ارتباطات، بر آن دامن می‌زند. مسلماً ارائه رهنمودهای لازم برای در نظر گرفتن برنامه‌های تربیتی مناسب و

آموزش فنون و مهارت های تربیتی به خصوص مهارت های تربیت دینی در سطح درک عموم خانواده ها، به حل بخشی از مشکلات کنونی خانواده ها کمک می کند؛ ولی بخش دیگر آن مستلزم مواجهه منطقی با این چالش هاست و این امر زمانی صورت می پذیرد که والدین بتوانند آنها را به خوبی شناسایی کنند و به آگاهی کامل در مورد آنها برسند.

در این جهت مهم است که والدین بدانند محیط های فرهنگی و اجتماعی فرزندان بازتر از گذشته و دایره فعالیت و تعامل آنان با دیگران گسترده تر شده است. در واقع عوامل تأثیرگذار بر افکار، کردار و گفتار فرزندان، به شکلی چشمگیر افزایش یافته است؛ عواملی مانند: گروه همسالان، رسانه ها (رادیو، تلویزیون، ویدئو سی دی، اینترنت، ماهواره، موبایل)، ورزشگاه ها، فرهنگ سراها و... این عوامل به صورت شبانه روزی، در تغییر اندیشه ها و افکار آنان نقش تأثیرگذار و مهم خود را ایفا می کنند. توسعه زمانی و کیفی مدارس در جامعه معاصر را، نباید از نظر دور داشت. امروزه مدارس سهم خانواده ها را در ساختن شخصیت کودکان و نوجوانان، کم رنگ کرده اند.

در چنین وضعیتی، بی توجهی و غفلت والدین از این عوامل و بی توجهی به فرایند اثربخشی و سمت و سوی آنها، مسلماً اقدامات تربیتی و اصلاحی آنان را بی اثر و حداقل کم اثر خواهد کرد.

همچنین شیوه والدین در این تربیت مهم است. علایق دینی والدین اگر موجب انتخاب شیوه های نادرست تربیتی و زیاده خواهی آنان در این زمینه و مانع از انجام داوطلبانه آداب دینی شود، بی شک تأثیر مستقیم در استنکاف و طغیان فرزندان خواهد داشت و احیاناً باعث بروز ناهنجاری ها و انحرافات خواهد شد.

۵. فطرت‌گرایی

بخش اصلی و اساسی هدف تعلیم و تربیت اسلامی، شکوفایی فطریات انسان است. در این نظام، شکوفایی هدفی است برای همه انسان‌ها. همه می‌توانند به شکوفایی دست یازند. انسان‌ها برای شکوفا شدن، باید خود را کشف کنند؛ بفهمند که چه ویژگی‌ها و طبیعتی دارند و اینکه چه می‌توانند بشوند. قدم اول در این راه، باور داشتن جنبه‌های ذاتی و پنهان وجود آدمی است. قدم دوم این است که به انسان یاد داده شود چگونه هویت خود را بازشناسد، چگونه خویش را شکوفا سازد، برای شکوفایی چه چیز مفید و چه چیز تضعیف‌کننده و آلوده‌ساز آن است، چه چیز را انتخاب کند و چه چیز را نادیده انگارد، چه چیز را انجام دهد و از چه چیز دوری جوید.

یکی از تدابیر الهی در مورد انسان‌ها این است که خداوند آنها را بر اساس فطرت الهی آفریده است. فطرت الهی با شالوده وجود آدمی در انطباق کامل است. گفت‌وگو از فطرت الهی، گفت‌وگو از محوری‌ترین و ثابت‌ترین بُعد دینی وجود انسان است. فطرت‌گرایی و همسویی با فطرت، اصل مسلم تعلیم و تربیت دینی است و همه تدابیر، برنامه‌ها، اهداف و تحقیقات تربیتی باید بر پایه فطرت پی‌ریزی شوند؛ زیرا خداوند، آدمی را بر این بنیاد خواسته و سرشته و پرورش و رشد و کمال او را از این راه ممکن دانسته است.

گوهر گرانمایه فطرت توحیدی، هنگامی در وجود آدمی شکل گرفت که انسان قبل از عالم دنیا و پیش از تعلق به این بدن جسمانی، در یکی از عوالم پیشین به نام عالم «ذر» در فضایی مقدس و نورانی، پس از اعطای اختیار به وی، درباره پروردگار بودن خداوند نسبت به او مورد سؤال قرار گرفت که: «ألست

بریکم؟» انسان‌ها همگی پاسخ گفتند: بلی. خداوند متعال جریان این واقعه را چنین گزارش می‌کند:

به خاطر آور زمانی را که پروردگار تو از پشت بنی آدم، فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری؛ گواهی می‌دهیم. تا اینکه در روز رستاخیز (نتوانید بهانه آورید و) بگویید: ما از این غافل بودیم. یا بگویید: پدران ما قبل از ما مشرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم. آیا ما را به سبب آنچه باطل‌گروان انجام دادند، هلاک می‌سازی؟ (اعراف: ۱۷۲، ۱۷۳)

با ورود انسان به عالم دنیا، این گفت‌وگو و اقرار، همراه با خصوصیات عالمی که این حادثه در آن رخ داده است، فراموش شد؛ از همین رو قرآن کریم آن جریان را بازگو می‌کند، تا شاید موجب یادآوری شود. گام نهادن انسان در این جهان، هرچند به فراموشی انسان در مورد عالم ذر انجامید، موجب محو و حذف یک‌باره گوهر پاک فطرت الهی از صفحه خاطر وجود آدمی نشد، بلکه همچنان استوار و محکم، مفطور او باقی ماند تا در زمانی دیگر، آن را دوباره در خاطر خود حاضر سازد: ... فَثَبَّتِ الْمَعْرِفَةَ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَسَيِّدُ كُرُونَهُ؛^{۲۴} «(امام صادق علیه السلام): ... پس معرفت خدا در انسان‌ها ثابت شد و موقف و محل دریافت معرفت از یاد آنها رفت و بعداً متذکر خواهند شد».

این بُعد گران‌مایه آدمی باقی ماند، تا دین الهی بر مبنای آن استوار شود.

پس با همه وجود، رو به سوی آیین خالص پروردگار کن؛ آیینی که خداوند آن را با فطرتی (هیئت و ترکیبی) قرار داد که مردم را با همان فطرت سرشت. آفرینش خدا تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم به این حقیقت آگاه نیستند. (روم: ۳۰)

بنابر همین ارتباط وثیق و عمیق بین فطرت و دین، دین عامل شکوفایی فطرت و شکوفایی آن متقابلاً عامل رونق و ترویج دین می‌شود. دین می‌تواند انسان را به کمال حاصل از به فعلیت رسیدن فطرت نایل کند، و دین به سبب فطرت، در گستره جامعه به حکومت می‌رسد. اگر فطرت الهی در وجود انسان نبود، کسی نه آفریننده و نه روزی‌رسانش را می‌شناخت و در سطح جامعه از دیانت خبری نبود: **لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِّنْ خَالِقِهِ وَلَا مَن رَّازِقِهِ**.^{۲۵}

همان‌گونه که امام صادق علیه السلام فرمود، فطرت الهی در وجود آدمی به فراموشی سپرده شد، تا روزی دوباره آن را متذکر شود. این یادآوری به‌خودی‌خود حاصل نخواهد شد، کوشش و همت مردان بزرگ الهی را می‌طلبد؛ مردانی از جنس انبیا و جانشینانی از نوع مربیان شایسته و وارسته: **فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ**؛^{۲۶} «(امام علی علیه السلام): خداوند پیامبران خود را برانگیخت و پیاپی بین مردم فرستاد، تا بشر را به ادای پیمان فطرت (در عالم ذر) وادارند».

۶. گزیده‌محوری

یکی از محورهای تربیتی، محتوای آن است که باید به آن توجه کرد. محتوای تربیت است که به متریان آموخته و از آنان خواسته می‌شود ذهن و رفتار خود را با آن تطبیق دهند.

در اسلام، دانش از ارزش وافر برخوردار است و بدین سبب بالبداهة عالم و جاهل یکسان نیستند،^{۲۷} بلکه خداوند مقام دانشمندان را به مراتب والاتر قرار داده است؛^{۲۸} اما این سخن لزوماً به معنای شایستگی هر نوع علم برای تعلیم و تعلم و یا جایگاه والای هر فرد دانش‌آموخته نیست.

بنابر دستورهای دینی، محدوده‌ای از علوم، خارج از دامنهٔ تعلیم و تعلم مجاز قرار دارد و نه تنها آموزش آنها رجحانی ندارد، بلکه یاد دادن و یاد گرفتن آنها نیز نهی شده است. به عنوان نمونه، از میان دانش‌های دینی، موضوع «ذات باری تعالی» و از میان علوم غیر دینی، علم «سحر و جادو» در درون این محدوده قرار دارند. از این محدودهٔ کوچک که بگذریم، پرسشی کلان مطرح است که آیا دستور اسلام به خوض در علوم و ایجاب آن به فراگیری دانش از هر فرد و هر جا توسط مسلمانان، جمیع انواع دانش و معارف را دربرمی‌گیرد و یا منحصر به دانش‌های دینی است؟ به عبارت دیگر، آیا علم از مطلوبیت ذاتی برخوردار است و هر نوع دانشی که عنوان علم یافت، با ارزش تلقی می‌شود، و یا گونهٔ ویژه‌ای از دانش (دانش دینی) ارزشمند است؟ این پرسشی است که بسیاری از دانشمندان مسلمان به آن پرداخته و دربارهٔ آن دیدگاه‌هایی اظهار داشته‌اند. به عنوان نمونه، شهید مطهری از قایلان دیدگاه اول و امام خمینی علیه السلام از معتقدان به دیدگاه دوم است.^{۲۹}

ما در اینجا در صدد بررسی دیدگاه‌ها و دلایل آنها نیستیم؛ زیرا بنابر هر دو دیدگاه، آیات و روایات باب علم دانش‌های دینی را شامل می‌شوند؛ با این تفاوت که در دیدگاه اول، به منزلهٔ بخشی از دانش مورد سفارش و در دیدگاه دوم، به مثابهٔ همهٔ دانش مطلوب.

ما در اینجا پرسش دیگری را دنبال می‌کنیم که از نظر تعلیم و تربیت در هر حیظه، از جمله در حیظهٔ تعلیم دینی حائز اهمیت فراوان است. پرسش این است که برای تعلیم و تعلم هر علم، آیا کافی است که ارزش فی نفسه آن علم تأیید شده باشد، و یا افزون بر این، برای آنکه به منزلهٔ محتوای آموزش پذیرفته شود،

ملاکی دیگر نیز لازم است. پاسخ این پرسش در گروه دیگری از روایات باب علم نهفته است؛ گروهی که صریحاً یا تلویحاً در آموزش علوم، ملاک و معیاری دیگر را اصلی از اصول آموزشی معین می‌کنند. در ذیل به برخی از این روایات اشاره می‌شود:

عَلَّمُوا صِبْيَانَكُمْ مَا يَنْفَعُهُمْ اللَّهُ بِهِ لَا تَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ بِرَأْيِهَا؛^{۳۰} «(امام علی علیه السلام): به کودکانتان چیزی بیاموزید که خداوند آن چیز را سودمند قرار داده است، تا صاحبان افکار باطل، آنان را گمراه نسازند».

وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ؛^{۳۱} «(امام علی علیه السلام): پرهیزکاران گوش‌های خویش را وقف علم سودمند برای خویش کنند».

وَالْعِلْمُ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ؛^{۳۲} «(امام علی علیه السلام): فرزندانم، ... و بدان دانشی که سودی در آن نهفته نباشد، خیری ندارد».

دانش‌های بشری به «مفید» و «غیرمفید» منقسم می‌شوند. روایات در باب علم، همواره علم نافع را تقدیس و ترغیب کرده‌اند و از علم غیرنافع برحذر داشته‌اند. این موضوع به حدی نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اهمیت داشت که در پس هر نمازی چنین دست به دعا برمی داشت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ؛^{۳۳} «خدایا، به‌راستی من از دانشی که سودی ندارد، به تو پناه می‌برم».

ایشان به دیگران نیز دستور می‌داد از خدا علم سودمند بخواهند، و از علمی که سود ندهد به خدا پناه برند: سَلُّوا اللَّهَ عِلْمًا نَافِعًا وَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ.^{۳۴}

دانش بی‌سود دو گونه است: اول، دانش به امور دینی و وظایف اخلاقی و اجتماعی که به آن عمل نشود و در حد علم باقی بماند. در این حالت، دارنده آن علم، دانشمند بی‌عمل دانسته می‌شود و به درخت بی‌میوه می‌ماند. دوم، دانستن

مطالبی که سودی برای دنیا و یا آخرت آدمی ندارد؛ مانند بسیاری از افسانه‌ها و علم انساب که عرب‌ها بدان پایبند بودند. امام کاظم علیه السلام حکایت کرده است:

روزی پیامبر خدا وارد مسجد شد، مشاهده کرد عده‌ای گرد مردی جمع شده‌اند، فرمود: آنجا چه خبر است؟ گفتند: آن مرد علامه است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: او داناترین مردم است به نسبت‌های عرب و جنگ‌های آنان و به روزگار جاهلیت و شعرهای عربی. پیامبر فرمود: این‌ها دانشی است که اگر کسی نداند، به او زبانی نرساند و اگر کسی بداند، او را سودی نبخشد. سپس فرمود: همانا علم حقیقی سه تاست: آیه‌ای استوار، یا فریضه‌ای میانه، یا سنتی جاری، و جز این‌ها فضل و زیادی است.^{۳۵}

عقل با کمترین التفات، به برتری علم سودمند بر غیر آن حکم می‌کند و به حق آن را شایسته‌ی تعلیم و تعلم می‌داند: **خَيْرُ الْعِلْمِ مَا نَفَعُ**^{۳۶} «(امام علی علیه السلام): بهترین علم آن است که نفعی ببخشد».

با وجود این، می‌توان دلیل قاطع عقلی بر آموزش علوم سودمند و لزوم اکتفا به آن در تعلیم و تعلم اقامه کرد: اکنون علوم به حدی پردامنه و گسترده شده‌اند، که فراگیری همه آنها برای یک نفر مقدور (و لازم) نیست. عمر معمول انسان‌ها در مقابل حجم علوم، بسیار کوتاه است و با مقدار لازم برای احاطه بر همه آنها بسیار فاصله دارد: **... فَإِنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ وَالْعُمُرُ قَصِيرٌ**^{۳۷} «... زیرا دانش آموختنی زیاد و عمر کوتاه است». **الْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحَاطَ بِهِ**^{۳۸} «(امام علی علیه السلام): علم وسیع‌تر از آن است که همه آن فرا گرفته شود...».

پس به ناچار باید علم مفید را برای آموزش برگزید و علم غیرنافع را رها کرد. این مطلب درباره علوم دینی و حتی هریک از علوم بشری (مانند پزشکی،

صنعت، کشاورزی و...) به تنهایی نیز صادق است و از این رو باید درباره آموزش آنها نیز چنین اصلی رعایت شود.

افزون بر دلیل عقلی پیشین، یک دلیل تربیتی نیز حکم فوق را تأیید می‌کند. از نظر تربیتی، انباشتن ذهن با مطالب غیرلازم، فرصت تفکر و تشخیص صحیح و ناصحیح را از انسان می‌گیرد و موجب می‌شود عقاید باطل بر آن حق جلوه کند و به سوی افکار و عقاید باطل و غیرصحیح گرایش یابد. امام علی علیه السلام در حدیثی که پیش از این گذشت، به صراحت بیان می‌فرماید به کودکان علم بیاموزید که خداوند نفع کودکان را در آن قرار داده است (به حال کودکان نافع باشد)، در این صورت، عقاید و افکار باطل گروه مرجئه^{۳۹} در آنها نفوذ نمی‌کند و مؤثر نمی‌افتد. **عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ مَا يَنْفَعُهُمْ اللَّهُ بِهِ لَّا تَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الْمَرْجِيَّةُ بِرَأْيِهَا.**

با آموزش مطالب غیرمفید، ذهن درگیر و مشوش می‌شود و نظم منطقی خود را از دست می‌دهد. در این هنگام برای پذیرش عقاید باطل آمادگی پیدا می‌کند، آن‌گاه راه برای دیگران باز می‌شود و به گفته امام، گروه‌های انحرافی (مانند گروه مرجئه) با افکار غیرصحیحشان بر صاحبان چنین اذهانی غلبه می‌یابند.

در مبحث جوان‌گرایی، بخشی از نامه^{۳۱} نهج البلاغه را آوردیم که: **إِنَّمَا قَلْبُ الْخَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُوَ قَلْبُكَ.**

امام علی علیه السلام در این جمله‌ها، با بیانی کاملاً روشن، خالی بودن قلب جوان را دلیل پذیرش تربیت از سوی او می‌داند. آن‌گاه در خطاب به فرزند گرامی‌شان امام حسن علیه السلام می‌فرماید که من با توجه به این نکته و اینکه تو جوانی و این وضعیت در تو محقق است، بدون درنگ و قبل از آنکه آمادگی روانی تو

به مرور ایام و انباشته شدن امور غیرلازم در قلبت از دست رود، به تربیت تو اقدام کردم.

تا اینجا دانستیم در آموزش علوم، خواه علوم دینی و خواه علوم غیردینی، ملاکی دیگر نیز لازم است؛ در آموزش علوم باید به بخش مفید آن پرداخت و از قسمت‌های غیرسودمند آن برای حفظ آمادگی آموزش و به دلیل محدودیت عمر آدمی پرهیز کرد. اما از نظر اسلام، موضوع در اینجا ختم نمی‌شود، بلکه همان‌گونه که بین سودمند و غیرسودمند، باید سودمند را برگزید؛ بین سودمند و سودمندتر نیز باید سودمندتر را انتخاب کرد، تا با تابیدن نور علم و روشن شدن ضمیر آدمی، گوهر وجودی انسان نمایان شود.

خُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ النَّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ أَرْبِيئَهُ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهُ جَوْهَرَانِ نَفِيسَانِ أَحَدُهُمَا فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَالْآخَرُ يُسْتَضَاءُ بِهِ؛^{۴۱} «از هر علمی، نیکوتر (سودمندتر) آن را فراگیرید؛ پس به درستی که زنبور عسل از هر شکوفه زیباتر آن را می‌خورد، آن‌گاه از آن، دو جوهر نفیس پدید می‌آید، در یکی (عسل) از آن دو برای مردم شفاست، و از دیگری (موم) مردم برای روشنایی استفاده می‌کنند».

الْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحَاطَ بِهِ فَخُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ؛ «(امام علی علیه السلام): علم وسیع‌تر از آن است که همه آن فرا گرفته شود؛ پس از هر علمی بخش‌های نیکوتر (سودمندتر) آن را فراگیرید».^{۴۱}

سودمند بودن و یا سودمندتر بودن، از طریق رعایت امور ریز و درشت فراوانی حاصل می‌شود و تا حدودی با موقعیت متربی مرتبط می‌شود.

روایت کتاب نزهة الناظر و تنبيه الخاطر رهنمودی کلی برای این مسئله ارائه کرده است: خُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَرْوَاحَهُ وَدُعُوا ظُرُوفَهُ، فَإِنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ وَالْعُمُرُ قَصِيرٌ؛

پُرَمَال جَامِعِ عُلُومِ الْإِنْسَانِي

«از هر دانشی جان و روح آن را بیاموزید و قشر و پوسته آن را دور بریزید؛ زیرا دانش آموختنی زیاد و عمر کوتاه است».^{۴۲}

راه دیگر برای تحصیل دانش سودمندتر اینکه باید محتوای آموزش، مطابق نیازها و اقتضائات سنی و جنسیتی متریبان گزینش و تنظیم شود. جوانان نیازها و پرسش هایی غیر از معماها و مشکلات بزرگسالان دارند. دختران مسائل و اقتضائاتی متفاوت با انگیزه ها و خواست های پسران دارند. در یک نظام آموزشی پیشرفته، محتوا با مخاطب هماهنگ و گزینش می شود. این همان نکته اصولی است که ما از آن به «گزینه محوری» یاد کردیم. پسوند «محوری» در عنوان این اصل، در مقابل پسوند «گرایی» در عنوان تعداد دیگری از اصول مانند «خانواده گرایی»، برای نمایش تأکید بیشتر بر رعایت این اصل و مجاز نبودن تخطی از آن در هر سطح و به هر میزان است.

نتیجه گیری

جمع بندی باید گفت: محتوای آموزش دینی افزون بر اینکه باید بر پایه باورها و اصول مسلم مکتبی تنظیم شود، باید گزینش نیز بشود. حسن ختام، سیره امام علی^{علیه السلام} را در گزینش مطالب عبرت آموز از میان انبوهی از وقایع تاریخی، برای آموزش به فرزندش در اینجا بازگو می کنیم. دقت امام در این اقدام و تأکیدشان در اعلام آن، شایان توجه است؛ باشد که الگویی فراموش نشدنی برای ما باشد.

پسرکم، گرچه عمر من همزمان با عمر گذشتگان نبوده است، در کارهای آنان نظر افکنده ام و در تاریخشان با دقت فکر و در آثارشان سیر کرده ام، تا جایی که از کثرت اطلاع، مانند یکی از آنان به حساب آمدم. اخباری که از گذشتگان دریافت داشتم، به قدری مرا به وضع آنان آگاه کرده است، که گویی خود شخصاً با اولین

تا آخرین آنها زندگی کرده‌ام و جریان امورشان را از نزدیک دیده‌ام. بر اثر تعمق در تاریخ آنان، روشنی و تیرگی کارشان را شناختم و سود و زیان اعمالشان را تشخیص دادم. سپس مجموع اطلاعات تاریخی خود را غربال کردم؛ آنچه مفید و آموزنده بود در اختیار تو گذاردم و فقط مطالب زیبا و وقایع دلپذیر را برای تو برگزیدم و ذهنت را از قضایای مجهول و بی‌فایده که اثر علمی و عملی ندارد، برکنار نگاه داشتم.^{۴۳}

پی‌نوشت‌ها

1. Principle.

- ۲ محمدتقی فلسفی، *الحديث* (روایات تربیتی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام)، ج ۱، ص ۳۵۰، به نقل از: شباب قریش.
- ۳ ابی‌جعفر محمدبن حسن طوسی، *الأمالی*، ص ۳۰۳، ح ۶۰۴.
- ۴ احمدبن محمدبن خالد برقی، *المحاسن*، تحقیق سید جلال‌الدین حسینی، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۱۶۱.
- ۵ سیدابوالرضا ضیاءالدین فضل‌الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی، *النوادر*، ص ۱۸.
- ۶ محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۹۳، ح ۶۶.
- ۷ محمدتقی فلسفی، *الحديث* (روایات تربیتی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام)، ج ۱، ص ۳۴۹، به نقل از: شباب قریش.
- ۸ ابی‌جعفر محمدبن حسن طوسی، *الغیبه*، ص ۴۷۶.
- ۹ محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۶، ح ۲۷.
- ۱۰ همان، ج ۱، ص ۴۳۸، ح ۳.
- ۱۱ همان، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱.
- ۱۲ همان، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲.

- ۱۳ ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ص ۴۸۷، ح ۹۲۴.
- ۱۴ ابی جعفر محمد بن علی بن حسین صدوق، *الخصال*، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۱۰.
- ۱۵ صدوق، *الخصال*، ص ۹۹، ح ۷.
- ۱۶ محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۳، ص ۴۰۹، ح ۱.
- ۱۷ همان، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۱.
- ۱۸ محمد باقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۲۲، ص ۱۷۵.
۱۹. رعد: ۱۱.
- ۲۰ ابن ابی جمهور احسائی، *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۸.
۲۱. *وَصِيَّتُهُ لِمَعَاذِينَ جَبَلٍ لِمَا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ: ... وَلَيْكُنْ أَكْثَرُ هَمِّكَ الصَّلَاةَ فَإِنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِالِدَيْنِ*؛ در سفارش های پیامبر اکرم ﷺ به معاذ بن جبل هنگام اعزام او به سمت استانداری یمن چنین آمده است: ای معاذ،... بیشتر هم خود را صرف نماز کن، که پس از اقرار به اصول دین، سرآمد ارکان اسلام است. (ابن شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۲۵).
۲۲. برای کسب اطلاعات تفصیلی و تکمیلی در باب برنامه تربیت دینی، ر.ک: محمد داودی، *تربیت دینی*، ج ۲، از سری کتاب های سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام.
- ۲۳ ابی نصر حسن بن فضل طبرسی، *مکارم الأخلاق*، ص ۲۲۲.
- ۲۴ علی بن ابراهیم قمی، *تفسیر قمی*، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۲۵ ابی جعفر محمد بن علی بن حسین صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۱.
- ۲۶ *نهج البلاغه*، خطبه ۱.
۲۷. زمر: ۹.
۲۸. مجادله: ۱۱.
۲۹. برای کسب اطلاعات بیشتر و جزئی تر درباره این دو دیدگاه و قایلان آنها ر.ک: علیرضا اعرافی، *فقه تربیتی*، ج ۲، ص ۳۵-۸۷.
- ۳۰ ابی جعفر محمد بن علی بن حسین صدوق، *الخصال*، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۱۰.
- ۳۱ *نهج البلاغه*، خطبه ۱۹۳.
- ۳۲ همان، نامه ۳۱.
- ۳۳ ابوالفتح محمد بن علی طرابلسی، *کنز الفوائد*، ج ۱، ص ۳۸۵.
- ۳۴ ابوالقاسم پاینده، *نهج الفصاحه*، ۱۳۸۲، ص ۵۲۴، ح ۱۷۴۳.
- ۳۵ محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۲، ح ۱.
- ۳۶ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۴۶، ح ۱۸۰.

- ۳۷ حسین بن محمد بن حسن بن نصر حلوانی، *نزّه الناظر و تنبيه الناظر*، تحقیق مدرسه الإمام المهدي علیه السلام، ص ۹
- ۳۸ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۴۶، ح ۱۸۴.
۳۹. گروه انحرافی معاصر با امام علی علیه السلام که ایمان را قول بدون عمل می دانستند و قول را مقدم بر عمل می شمردند و معتقد بودند شخص بی عمل را ایمانش نجات می بخشد.
- ۴۰ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۴۶، ح ۱۸۵.
- ۴۱ حسین بن محمد بن حسن بن نصر حلوانی، *نزّه الناظر و تنبيه الناظر*، ص ۹.
- ۴۲ همان.
- ۴۳ *نهج البلاغه*، نامه ۳۱.



